

فصلنامه روستا و توسعه، سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۳۹۰، صفحات ۱-۱۴

آسیب‌شناسی مدیریت روستا

اسماعیل شهبازی و عباس شریفی تهرانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۱۱

در شایستگی روستانشینان ایران زمین، همین بس که در طول تاریخ، اداره‌کننده امور خویش بوده و مانند شهرنشینان به توسط خیل عظیمی از مأجوران حکومتی، تمشیت نمی‌شوند (۱۳۸۹، ۳).

چکیده

در گذشته‌های دور بومی بودن مدیریت روستا مورد توجه بزرگ مالکان و خرده مالکان بوده است. در جریان اصلاحات ارضی دهه چهل و حذف بزرگ مالکان از عرصه‌های روستایی، اختیارات مدیریت بومی و سنتی روستا هم به ناچیزترین سطح خود می‌رسد و جریان دولتی شدن آن هم روزبه روز افزایش یافت و در نتیجه دست روستاییان از مشارکت در تصمیم‌گیری برای اداره امور داخلی روستاهای خود کوتاه‌تر شد. این روند در قالب‌های جدیدی مانند شورای اسلامی روستا و دهیاری‌ها تا به امروز هم تداوم یافته است. در این مقاله اهمیت موضوع مدیریت روستایی بررسی و عدم توجه به آن مانعی مهم در امر توسعه تلقی شده

* دکتر اسماعیل شهبازی: عضو شاخه اقتصاد، ترویج و آموزش در گروه علوم کشاورزی فرهنگستان علوم و استاد توسعه و ترویج در گروه آبادانی روستاها، پارک علمی و تحقیقاتی و فناوری، دانشگاه شهید بهشتی، پردیس ۱ (سوادکوه) (dr.ismail-shahbazi@yahoo.com). این مقاله در دومین همایش ملی توسعه پایدار روستایی در دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی‌سینا همدان در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۹۰ ارائه شده و محتوای آن مبتنی بر همکاری‌های علمی - پژوهشی آقای دکتر عباس شریفی تهرانی استاد دانشگاه تهران و عضو و ریاست گروه علوم کشاورزی است که با استفاده از امکانات مالی تدارک یافته توسط فرهنگستان علوم و نیز، مباحث برگرفته از کتاب: درآمدی بر آسیب‌شناسی توسعه روستایی تهیه شده است.

است. هرگونه طراحی برای نظام مدیریت روستایی باید مبتنی بر اعتماد و اعتقادات مردم روستایی باشد.

کلیدواژه‌ها: مدیریت روستا/ آسیب‌شناسی مدیریت روستایی/ شوراهای اسلامی روستایی.

* * *

مقدمه

اگر پذیرفته شود که منابع طبیعی منحصر به فرد این سرزمین، و به‌ویژه منابع پایه تولید در کشاورزی (یعنی زمین، آب، جنگل، مرتع و آبخیز و مانند این‌ها) در محدوده و در حریم حوزه‌های روستایی، کلاً بر مبنای قوانین رسمی و موازین شرعی و عرفی برای - تولید محصولات کشاورزی در اختیار روستائیان این سرزمین است، آن‌گاه بلادرنگ می‌توان این پرسش را مطرح کرد که به خصوص در عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات و در این دهکده جهانی در آستانه قرن ۲۱، آیا پذیرفتنی است که روستاها و منابع بالفعل و بالقوه موجود در آن‌ها و نیز، دارائی‌های محصور در محدوده و در حریم آن‌ها، به سادگی به روستائیان سپرده شود که هنوز هم مثل اعصار و قرون پیشین، این منابع عظیم را مورد استفاده مضاعف و بی‌رویه و ای‌بسا خودسرانه خود قرار داده و تدریجاً به‌هدر بدهند؟ و باز هم این‌که با در نظر گرفتن مصالح و منافع جامعه بزرگ در حال و آینده، آیا نهادهای مردمی و ارگان‌های حکومتی و کارگزاری‌های دولتی برای اداره امور روستاها و به عبارتی، مدیریت این سرمایه‌های حیاتی جامعه بزرگ ایرانی احساس تعهد و تکلیف و وظیفه‌مندی نمی‌کنند؟ و اگر می‌کنند، چرا ریشه مدیریت بومی روستاها و منابع مستعد و موجود در آن‌ها، این چنین در حال خشکیدن و به حال خود رها شده‌اند؟! (۳، ۱۳۸۹)

آیا هنوز هم تصور می‌شود که نظام‌های ابداعی غیر عرفی و غیر بومی ولی قانونی و ساری و جاری فعلی می‌توانند و یا خواهند توانست نقش اصیل تشکلهای مقامی مانند «معمد محلی» و «ریش سفیدی» و یا کدخدائی و دهبانی را در روستاها بر عهده بگیرند؟ که اگر به رغم همه نا به سامانی‌های موجود، هنوز هم چنین تصویری وجود

دارد، مروری اجمالی برپیشینه نظام مدیریت «کدخدائی روستا»، در این مبحث کارساز می‌نمایاند! (۳، ۱۳۸۹)

ولی پیش از آن، گفتنی است که همه این‌ها در وضعیتی است که مردم روستایی ایران، با توجه به تحولات موجود در دهکده جهانی امروز، در حال گذار از نظام‌های سنتی به نظام‌های نوین زندگی و اشتغال می‌باشند. این دگرگونی‌ها هم در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که اغلب دست اندرکاران، و به ویژه تحولگران برنامه‌های توسعه، به سبب ارتباطات یک سویه با ارباب رجوع روستایی خود، در جریان سنت‌های معیشتی و تولیدی و خدماتی رایج در جوامع مختلف روستائی قرار ندارند. هم چنان‌که از آشنائی لازم با دانش بومی و میراث‌های معنوی جامعه روستایی ایران نیز بی‌بهره می‌باشند. و این چنین است که در هفتاد سال اخیر، خیلی از برنامه‌های توسعه روستایی در جریان اجراء، با ناکامی‌های متعدد و مکرر مواجه بوده‌اند. زیرا، عمدتاً به این سبب که دانش تحولگران، اعم از نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران و مجریان برنامه‌های توسعه ملی، منطبق با مسائل و مشکلات و خواسته‌ها و نیازهای اصیل مردم روستانشین نبوده و نمی‌باشد! (۳، ۱۳۸۹)

از این رو در حال حاضر، عمده‌ترین ضرورت در فرایند طرح و اجرای برنامه‌های عمران اجتماعی و توسعه و آبادانی روستاها این است که دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی و پژوهشی به مطالعه و بررسی و تحقیقات راهبردی درعرصه‌های روستائی پردازند - یعنی روستاپژوهی و روستاشناسی کنند. و آنچه را که درنتیجه این مطالعات و بررسی‌ها دریافته‌اند، تنظیم و تدوین و با ادبیات و پیشینه‌نگاشته‌های علمی در سطوح منطقه‌ای و ملی و بین‌المللی مقایسه و هماهنگ کرده و به صورت متون مدوّن علمی - پژوهشی و علمی - ترویجی، محتوای دروس رشته‌های دانشگاهی و دوره‌های علمی - کاربردی قرار دهند و به دانشجویان و کارشناسان و دیگر علاقه‌مندان منتقل نمایند تا در مجامع علمی و محافل اجرایی کشور ترویج و تنفیذ گردد.

بلکه این بار و از این طریق، دانائی و توانائی و جامع‌نگری سیاستگذاران، برنامه‌ریزان، مجریان و ناظران و ارزشیابان برنامه‌های عمران اجتماعی و توسعه و آبادانی

روستاها ارتقاء یابد و با شرایط موجود در جوامع روستائی سازگار و هماهنگ گردد. و بلکه این بار مسئولین مربوط نه تنها به بازشناسی مسائل و مشکلات تولید در روستاها پردازند، که از نزدیک و به طور علمی و عملی، با مسائل و مشکلات و چالش های پیش روی تولیدکنندگان هم آشنائی لازم و کافی پیدا کنند. و مهم تر این که به روشنی دریابند که فقدان نظام مدیریت روستائی پایدار و متکی به اعتماد و اعتقادات مردم روستائی چرا و چگونه، نه فقط منابع پایه تولید در کشاورزی را درکوران آسیب های نابودکننده قرار داده، که محیط زیست و از همه مهمتر، مقدمات از هم پاشیدگی منابع نیروی انسانی مستقر در روستا را هم فراهم کرده است!! (۳، صص ۵ - ل).

تدبیر و تمشیت برای تأمین تولید در نظام سنتی مدیریت روستا

و اینک کمی به مرور گذشته ها پرداخته می شود تا نشان داده شود که به رغم نظارت اربابان بزرگ مالک و خُرده مالک قدرتمند، و با وجود مباشران و نمایندگان قدرت مداران در روستاهای دوران پیش از اصلاحات ارضی دهه ی چهل، مدیریت مردمی روستا همواره بر امور داخلی خود حاکم بوده و به عبارتی این رهیافت، ریشه در تاریخ مدیریت چندین صدساله جوامع روستائی داشته است. چه آن که در نظام "تیول داری"، از همان هنگامی که سلاطین، پادشاهان، امراء و یا امثال اینان، قطعه زمینی از ناحیه ای، و یا دهات و دهستان هایی از قصباتی را برای بهره برداری به فرمانروایان یا افراد خانواده سلطنتی می دادند - یا به اصطلاح به "إقطاع" واگذار می نمودند تا از درآمد آن بهره برده و سهم و مالیات دولت را هم بدهند - همیشه این نگرانی وجود داشت که درآمد مطلوب از ملک و مواشی در روستاها، زمانی به خوبی و به فراوانی حاصل و عاید می گردد که رعایا بتوانند در صحرا، در عین آرامش و امنیت، به کشت و کار خود پردازند.

با این هدف، تیول داران مستقیماً و یا از طریق مباشران و نمایندگان خود در روستاها، همواره با دیدی «درآمدجویانه» در صدد تدبیر و اعمال یک نظارت مؤثر و مُستدام، به ظاهر برای ایجاد نظم و تمشیت امور روستا، ولی در باطن برای تأمین تولید هرچه بیشتر محصولات در اراضی تحت تیول و هم چنین، تأمین عایدات جانبی و

نتیجتاً، کسب درآمدهای بیشتر برای خود، در تکاپو بودند. در عین حال، همین - تیولداران به سبب سال‌ها تجربه‌ی پُر فراز و نشیب حکمرانی خود، به خوبی می‌دانستند که نیل به چنین مقصودی هم، مستلزم انتصاب مدیرانی بومی و برخاسته از بین مردم هر محل است. چنین مدیرانی نیز در واقع، همان رهبران محلی آگاه به موقعیت مکانی و شرایط اجتماعی و وضعیت اقتصادی حاکم بر هر محل بودند. بدین منظور، تیولداران همواره به دنبال نیروهای مردمی ماهر در امور تولیدات کشاورزی و مدبّر در ارتباطات اجتماعی بودند تا اختیار اداره امور روستا را در هر محل به آنان واگذار نمایند. و این در حالی بود که در واقع عمل، ماهر و مدبّر بودن رهبران محلی شرط لازم، و وفاداری و قابل اعتماد بودن ایشان برای مالک و یا مالکان مربوط، شرط کافی در این انتصاب محسوب می‌گردیده است.

مدیر منصوب ولی مَرَضی مردم

با وجود ملاحظاتی که به آنها اشاره شد، هرگز به قوت نمی‌توان نظر داد که این مدیر بومی یا کدخدا و یا دهبان، همواره از طرفداران مالک و یا از بدخواهان قاطبه رعایا در روستا بوده است. بلکه برعکس، مالک همیشه سعی داشته است که این مدیر یا کدخدا را از بین کسانی منصوب نماید که به ظاهر هم که شده، «وجیه‌المله» بوده و همواره عده‌ای از مردم روستا را به عنوان طرفدار کدخدا در اطراف خود داشته باشد. چه آن که بی‌طرفی و حُسن شهرت و وجهه مقبول کدخدا در نزد مردم، از یک سو، برای حفظ منافع مالک و از سوی دیگر، برای ایجاد ارتباط با مقامات حکومتی، همواره و بخصوص در موقعیت‌های بحرانی، خیلی هم ارزنده به شمار می‌آمده است.

افزون بر این، به قرار نتیجه‌گیری از بررسی‌های انجام شده از دورانی که روستاها به صورت اقطاع و تیول مورد بهره برداری بوده‌اند، تا دوره‌هایی که به صورت املاک خالصه یا سلطنتی و یا بزرگ مالکی و خُرده مالکی درآمده‌اند، امور هر روستا همواره به‌طور یک پارچه و به توسط یک نفر اداره می‌شده است. از این رو، همان یک نفر

شخصی که نقش مدیریت روستا را برعهده داشته، همواره به عنوان «رابط» بین مردم روستا و مقامات حکومتی تلقی شده و عمل می‌کرده است.

گفتنی است که در تقسیمات اداری و سیاسی کشور، روستا به عنوان یک واحد اقتصادی و اجتماعی یک پارچه، دارای جایگاهی مشخص و قانونی بوده و با کارگزاری کدخدا، روستا همواره خراج‌گزار دولت بوده است. در این شرایط، اداره امور مربوط به منابع پایه‌ی تولید در کشاورزی (زمین و آب و مرتع و جنگل و آبخیز و...) و هم‌چنین، اداره امور حمایتی و حفاظتی روستا، کلاً به یکی از روستائیان منصوب مالک و در عین حال، مرضی روستائیان به نام «کدخدا»، سپرده می‌شده است. و حال آن‌که به رغم این شرایط، اداره امور اجتماعی و سیاسی روستا به طور یکپارچه در دست مالک و یا مالکین مربوط به هر روستا بوده است^(۱).

موضوع «منصوب مالک» و «مرضی روستائیان» بودن کدخدا، مبنائی است که به طور مستند، سابقه‌ای حداقل یک صد ساله دارد. چه آن‌که بعد از مشروطیت، با عنایت به اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی روستاها، قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حُکام، مصوب دوره‌ی اوّل مجلس شورای ملی، اداره امور ده را به کدخدا واگذار کرده و ده به صورت یک دایره در تقسیمات کشوری و در پائین‌ترین رده‌ی تشکیلات حکومتی، به طور رسمی مورد ملاحظه قرار گرفته بود (۴، ۱۳۷۶).

واحدهای سیاسی بخش و شهرستان و استان به عنوان دوایر بالادستی روستا، هر یک ماهیتاً دارای مدیرانی با عنوان‌های رسمی و قانونی پخشدار و فرماندار و استاندار بوده و می‌باشند. گفتنی است که روستا نه تنها اولین کانون جمعیتی پایه در تقسیمات کشوری است، بلکه پایگاه مقدم جبهه‌ی تولید در اقتصاد ملی هم به حساب می‌آید. از این رو، این پایگاه اولیه‌ی تولید لزوماً می‌باید برخوردار از یک نظام مدیریتی پایدار می‌بود - که البته در راه تحقق این مهم نیز، قانونگذار در سال ۱۲۸۴ هجری خورشیدی، کدخدا را منصوب مالک و مرضی روستائیان دانسته تا آنجا که در تأیید آن، نایب الحکومه نیز می‌باید حکم انتصاب کدخدا را امضاء می‌نموده تا کدخدا به رسمیت شناخته شود، در حالی که عزل وی در ید مالک بوده است (۴، ۱۳۷۶).

بدین قرار، کدخدا یکی از افراد محلی هر روستا، منتصب و مورد حمایت مالک یا مالکین، و مجری نظرات ایشان و در عین حال رابط مالکان و مباحثان و ضابطان و نمایندگان آنان با مردم روستای حوزه مأموریت خود و همچنین، رابط مردم روستای مورد مدیریت با حکومت ولایتی بوده است. حقوق کدخدا یا دهبان هم، بر مبنای نظام نسق بندی رایج و با توجه به قواعد عرفی هر محل، تحت نظارت عالی‌هی مالک یا مالکین مربوط، و در ازاء انجام وظایف محوله، یک مقرری نقدی یا جنسی و یا هر دو بود که هر ساله توسط مالکین و روستائیان تأمین و به وی پرداخت و تحویل می‌گردیده است تا با مساعدت خدمه‌ی روستا، که کدخدا شخصاً منصوب می‌کرد، مدیریت یک پارچه‌ی روستا را بر عهده گیرد.

فروپاشی نظام مدیریت سنتی روستا

بدین ترتیب، منشأ و منبع قدرت قانونی مدیریت روستا از طریق کدخدا، در طی بالغ بر نیم قرن از بدو مشروطیت تا اصلاحات ارضی دهه چهل، بین دو قطب مالک و دولت مشترک بوده است. واگرچه در این دوره دامنه اختیارات قطب مالکان در اداره امور روستا از طریق کدخدا همچنان قابل رقابت با قطب دولتی بوده است، ولیکن این حدود به تدریج رو به کاهش نهاده تا بدان جا که در جریان اصلاحات ارضی دهه چهل و حذف بزرگ مالکان از عرصه‌های روستائی، اختیارات مدیریت روستا هم به ناچیز ترین سطح خود می‌رسد - با این امید که در این فرصت مغتنم، روستائیان بتوانند از طریق تعاونی‌های نوپای خود، اداره‌ی امور روستای خود را رأساً بر عهده گیرند.

به‌رغم این فرصت مغتنم و امیدواری‌ها، مردم نه تنها هرگز موفق نشدند تا از طریق شرکت‌های تعاونی روستائی خود مدیریت روستاهای مربوط را مستقلاً بر عهده گیرند، که دولت‌ها هم از طریق انتصاب مدیران دولتی برای تشکّل‌های روستائی در حال تأسیس و توسعه در حوزه‌های روستائی، و از جمله شرکت‌های سهامی زراعی، تعاونی‌های تولید و شرکت‌های کشت و صنعت، به تدریج مبادرت به «دولتی‌کردن» مدیریت روستاها

کردند. در نتیجه این‌گرایش دولت‌ها، دست روستائیان بیش‌ازپیش از مشارکت در تصمیم‌گیری برای اداره‌ی امور داخلی روستاهای خود کوتاه شد. وهم زمان، حداقل در روستاهای محلّ و مرکز استقرار تشکّل‌های مذکور، کارگزاران دولتی عملاً جانشین بزرگ مالکین سابق شدند. درحالی‌که در این روند، هرگز جایگاهی برای مشارکت مردم در مدیریت مؤثر روستاهای خویش، پیش‌بینی نشده بود.

در تمام دوران بلا تکلیفی حین و بعد از اصلاحات ارضی دههٔ چهل، روستائیان دست‌کم به منظور حُسن جریان امور عادی زندگی خود در روستا و تداوم تولید در صحرا، به ناچار در سایه‌ی نظام‌های متعارف کم و بیش تعدیل یافته و یا در حال تحلیل در هر محلّ، روز-گذرانی می‌کردند. و در موارد اضطرار و استیصال، از تنها حربه‌ی ممکن و عملی در دسترس خود که همانا «مهاجرت» باشد، بهره می‌جستند. یعنی بدون آن‌که بتوانند از استعدادهای بالقوه و بالفعل، به ویژه پس از احراز مالکیت اراضی تحت کشت و کار خود، برای رونق کار تولید و توسعه و عمران روستای خود قدم‌های مفید و مؤثری بردارند، ترک دیار یا مهاجرت می‌کردند تا بخت خود را برای آغاز یک زندگی در «هجرت» بیازمایند - و این هم دور باطلی است که تا به امروز، هم‌چنان ادامه دارد!

بدین ترتیب، به سبب فقدان کدخدا یا همان مدیر مسؤل روستا، سنت‌های متعارف در ارتباطات اقتصادی و اجتماعی روستائیان و هم‌زمان با آن، مدیریت روستا به تدریج رنگ باخت و بالاخره تحلیل رفت و نهایتاً از صحنه‌های عمل و اجراء محو گردیدند. به تبع این رویدادها، درب‌خانه کدخدا هم نه تنها به روی مردم روستا، که به روی تازه واردان به روستا هم بسته شد. و از آن به بعد، روستا فاقد یک پایگاه مشاوره‌ای و ستاد اجرائی مردمی برای رفع و رجوع امور روستائیان گردید. ولیکن گفتنی است که این دگرگونی‌ها تنها به سبب غیبت یک فرد به نام کدخدا عارض جامعه روستائی نگردید، بلکه باید گفت که این عارضه در نتیجه بروز یک آسیب مهلک، ناشی از فروپاشی نظام دیرپای مدیریت بومی در روستا به وجود آمد.

خدمه مدیریت سنتی

در نظام مدیریت بومی، کدخدا به عنوان یکی از افراد روستا، منتصب و مورد حمایت مالک یا مالکین و مجری نظرات ایشان و درعین حال، رابط مالکان و مباحران و ضابطان و نمایندگان آنان با روستائیان و هم‌چنین، رابط ایشان با حکومت مرکزی بوده‌است. در این قالب مدیریتی، این شخص کدخدا یا دهبان بود که به نوبه‌ی خود، بر مبنای نظام نسق بندی رایج و با توجه به قواعد عرفی هر محل، تحت نظارت عالی‌ی مالک یا مالکین مربوط، در ازاء دریافت یک مقرری نقدی و جنسی سالانه که توسط مالکان و روستائیان تأمین می‌شد، به طور تمام وقت و با همکاری دیگر خدمه‌ی روستا، مبادرت به انجام وظایف محوله برای اداره امور عمومی روستا می‌نمود.

این خدمه روستا، که در برخی از مناطق مشتمل بر دشتبان، صحراگرد، پاکار، چوپان، خرمن‌پا، شبگرد، میراب، آبمال و آبیار و در مناطق دیگر شامل داروغه و سرچفت و سربنه و سالار و سرسالار و در برخی موارد نیز مشتمل بر مقوم^(۲) و مخمن^(۳) و بیطار^(۴) و غیره هم می‌شد، با هدایت و هماهنگی کدخدا، اداره جامع امور روستا را بر عهده داشتند. حق الزحمه‌ی این افراد به عنوان خدمه‌ی تولیدی نیز بر اساس عرف و رسوم هر محل به توسط مالکان و روستائیان تأمین و در رأس خرمن^(۵) تحویل می‌گردید. هم‌چنان‌که دیگر خدمتگزاران، به‌عنوان خوش‌نشین‌های خدماتی روستا، مانند خادم مسجد و حمامی و دلاک و سلمانی و پینه‌دوز و نجار و بنا نیز در خیلی از موارد با همین شرایط در نظام مدیریتی و تحت حاکمیت کدخدای روستا، به‌کار اشتغال داشتند و حق الزحمه‌های سالیانه خود را بر اساس عرف هر محل از جمیع روستانشینان دریافت می‌نمودند.

جانشینی مدیریت سنتی

سال‌ها بعد در دهه چهل، در آستانه‌ی طراحی و اجرای لایحه‌ی اصلاحی قانون اصلاحات ارضی، به لحاظ همین سابقه‌ی تاریخی و با اتکاء بر همین پیشینه‌ی دیرین در مدیریت روستاها بود که مقرر گردید یک نهاد مردمی برخاسته از جامعه روستائی،

اداره امور هر روستا را بر عهده گیرد. تا این نهاد ضمن عزل و نصب و نظارت بر عملکرد مدیران و خدمه روستا، عملاً جانشین اربابان بزرگ‌مالک و خرده‌مالک، و مباشران و ضابطان آنان در هر روستا شوند.

با تأسیس و توسعه شرکت‌های تعاونی روستائی از اوایل دهه چهل، انتظار می‌رفت که در قالب این تعاونی‌ها و بر مبنای اصول و شیوه‌های مدیریت مردمی، چنین نهادی نیز در هر روستا پی‌ریزی و به مرحله اجراء درآید. بلکه پس از اتمام مراحل اولیه اصلاحات ارضی و مالک شدن همه کشاورزان ذینفع، نظام نوپای تعاونی‌های روستائی هم بتواند بر مبنای سنت‌های دیرین و با هماهنگی و همکاری روستائیان، ضمن پُر کردن خلاء ناشی از غیبت مالکان در هر روستا، نظم و نسق نوین و بایسته‌ای را در اداره‌ی امور هر روستا برقرار نماید.

ولیکن این رؤیا در عمل تحقق نیافت. زیرا در گرماگرم کار تقسیم اراضی و خروج مالکان از روستاها، و همزمان با احساس آزادی دهقانان در رهائی از قید و بند نظام ارباب و رعیتی، عملاً تار و پود نظام مدیریت دیرپای روستائی هم از هم پاشیده شد. چه آن‌که نظام تعاونی‌های روستائی نه برای چنین مأموریتی آماده شده بود و نه علی‌الاصول آمادگی درک و پذیرش چنین مهمی را داشت. و بدین سبب، فروپاشی نظم و نسق‌های محلی و معیار و ملاک‌های بومی سرعت گرفت. و این هم آغازی پایدار بر ناپایداری مدیریت روستاها تا به امروز گردیده است.

نظام سنتی مدیریت روستا، که از ابتدای پیدایش روستا تا آغاز اصلاحات ارضی، علی‌الطول با مشاورت معتمدان مردم‌دار و به دست کدخدایان مردم‌مدار - و البته با نظارت مالکان و یا نمایندگان ایشان - جریانی روان داشت، اینک به حال خود رها شده است. و از این رو، روابط مهتران و کهتران روستا بدان‌سان دگرگون شده که ریش سفیدان و گیس سفیدان خُبره و مجرب درکنار عامه‌ی مردم، در برابر نسل‌های نوظهور، خود را مجبور به تأیید جریان‌های حاکم، و یا محکوم به تبعیت از فرهنگ سکوت می‌پندارند. و چاره‌ای جز این هم برای ادامه‌ی زندگی خود در روستا نمی‌بینند - که این پدیده هم به سبب تنزل سطح مشارکت نخبگان و خُبرگان روستا در

فرایند توسعه، یک آسیب مهلک به حساب می‌آید. و بدیهی است که مقابله با این آسیب و امثال آن نیز مستلزم پیمایش‌های متعدد در کلینیک‌های مختلف در آزمایشگاه توسعه است تا بتوان کیفیت این آسیب را شناسائی و معرفی نمود.

مدیریت دهیار

و اینک که نیم قرن از فروپاشی نظام سلطه زمینداران بزرگ و همزمان، فرونشاندن نظام سنتی مدیریت در روستاها می‌گذرد، متقدمین روستائی هنوز هم چشم به‌آینده دوخته و درانتظار پدیدار شدن بارقه‌ای از نظم و نسق و قاعده‌مندی در جامعه روستائی خود می‌باشند. ناظران صاحب نظر هم پس از مرور رویدادهای جورواجوری که بر روستاها گذشته است، تازه شاهد آن هستند که دهیاران پیشنهادی شوراهای اسلامی روستاها و منصوب بخشداری‌های مربوط، می‌خواهند تا به‌عنوان مدیر روستا، مجری مصوبات شوراهائی باشند که آن شوراها نیز به نوبه خود - و در اجرای قانون شوراهای اسلامی - مجری طرح‌ها و برنامه‌های مورد تأیید بخشداری‌های حوزه مدیریت هر شهرستان می‌باشند!

البته به‌زعم هر صاحب نظری، شاید باز هم یک دوره زمانی نیم قرن لازم باشد تا نشان داده شود که بالاخره آیا وجود شورای اسلامی روستا با حدود اختیارات و منابع کاملاً محدود خود از یک سوی، و دهیار (دولتی - ملتی) مجری مصوبات شورای اسلامی هر روستا از سوی دیگر، می‌تواند مدیر یا جانشین کدخدای شایسته‌ای برای روستای خود باشد؟ و به عبارتی دیگر، آیا این دهیار می‌تواند جانشین به‌مراتب قابل‌تری برای کدخدای منتخب مالک یا مالکین - که تا پنجاه سال پیش، قانوناً مرضی رعایا و منصوب حاکم بود - باشد؟ و در غیر این صورت، آیا دولتی‌ها حاضرند که اختیار مدیریت روستا را کلاً به روستانشینان بسپارند؟ و اگر نه، آیا دولتی‌ها حاضرند که خود، همانند آن چه که سال‌های سال است برای مدیریت و تأمین رفاه و آسایش شهرنشینان تدارک دیده و می‌بینند، اختیار مدیریت جاری و تضمین انتظام و عمران و آبادانی

روستا را هم با استفاده از یک نهاد یا ارگان قانونی مسؤل، در کف با کفایت خود بگیرد؟ - تا بلکه به خلاء مدیریتی نیم قرن روستاها پایان داده شود؟

همزمان، مشاهدات بالینی ممتد و فراگیری لازم است تا نهادهای نوپای «دهیاری» در هر روستا را مورد بررسی قرار داد و ضمن آن، عملکرد یک فرد به عنوان دهیار را که به ندرت به عنوان جانشین کدخدای سابق، ولی اغلب در نقش نماینده دولت مرکزی در سلسله مراتب قدرت سیاسی کشور (استاندار و فرماندار و بخشدار) انجام وظیفه می‌نماید، ارزیابی نمود و آسیب‌شناسی کرد - و این هم بدون تردید، عمده‌ترین ضرورت در فرایند توسعه می‌باشد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

این عمده‌ترین ضرورت در آستانه قرن بیست و یکم از این باب تأکید و توصیه و جدلاً قابل پیگیری است، که در عصر حاضر موضوع مدیریت و اهمیت آن در باره هرگونه فعالیت، اعم از فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و فنی و خدماتی و غیره، به صورت رشته‌های تخصصی در دانشگاه‌ها پژوهیده و آموزش داده می‌شود. برای نمونه، به مانند پژوهش و آموزش مدیریت مهدکودک‌ها، دبستان‌ها، هنرستان‌ها و غیره در سایر رده‌های فرهنگی. و یا، پژوهش و آموزش مدیریت بیمارستان‌ها و تیمارستان‌ها و آسایشگاه‌ها و نوانخانه‌ها و ندامتگاه‌ها در رده‌های بهداشتی و بهزیستی و انتظامی. و یا، پژوهش و آموزش مدیریت تولید و فراوری و بازاریابی و توزیع کالاهای مختلف در زمینه‌های بازرگانی و تجارت ملی و بین‌المللی و هم‌چنین در سایر رده‌های اقتصادی و اجتماعی و فنی و مهندسی و صنعتی و خدماتی دیگر از این گونه.

براین مبنا، وقتی ضرورت تحول و توسعه و گسترش و پیشرفت فعالیت‌هایی از آن-نوع که در بالا نامبرده شدند، چنین حکم می‌کند که سامانه‌های ویژه‌ای برای پژوهش و آموزش مدیریت آن‌ها راه اندازی شود و یافته‌های مربوط اساس عملیات اجرایی و ارزشیابی برنامه‌ها قرارگیرد، آیا شایسته است که از آغاز و انجام این مهم در باره روستائیان که امانت‌داران سرمایه‌های اصلی و میراث ازلی جامعه ایرانی و هم‌چنین،

روستاهائی که در برگیرنده‌های منابع پایه تولید درکشاورزی این سرزمین هستند است، غفلت شود؟! (۳، ۱۳۸۹)

اما درعالم واقع، این چنین پیداست که تا کنون غفلت شده‌است! و اینک به رغم ورود روستائیان و روستاها به عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات و در این دهکده جهانی درآستانه قرن ۲۱، اگر در موضوع روستاشناسی و روستاپژوهی برای دستیابی به اصول و موازین و روش‌های نظام مدیریت پایدار و متکی به اعتماد و اعتقادات مردم روستائی باز هم غفلت شود، آن دیگر یک قصور یا تقصیر نا بخشودنی است که به توسط پژوهندگان و استادان و متخصصان و کارشناسان سیاستگذاری و برنامه‌ریزی و اجرایی و ارزشیابی توسعه ملی پدیدآمده و می‌آید (۳، ۱۳۸۹).

یادداشت‌ها

- ۱- مدیریت روستائی در ایران، دکتر مهدی طالب، انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل ۹۳۴۵، چاپ دوم با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۷۶.
- ۲- فردی محلی که در تقویم یا برآورد مساحت اراضی و تعیین کیفیت خاک خبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.
- ۳- فردی محلی که در تخمین یا برآورد میزان سبزه محصول و سردرختی خبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.
- ۴- فردی محلی که در تعیین ناخوشی و برآورد میزان سلامت و بارآوری دام‌ها خبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.
- ۵- معمولاً موعده مطالبه بستانکاری‌ها و پرداخت بدهکاری‌ها در روستاها، موقع برداشت خرمن است، که اصطلاحاً «سرخرمن» هم گفته می‌شود.

منابع و برخی از مراجع برای آگاهی از دیدگاه‌های دیگر

جوادیان، ابوالفضل و شهبازی، اسماعیل (۱۳۷۶)، «بررسی نقش رهبران محلی در پیشبرد برنامه‌های ترویجی و توسعه روستائی در جنوب خراسان». *مجموعه مقالات هشتمین سمینار علمی ترویج کشاورزی کشور* (تبریز ۸-۱۰ اسفند ۱۳۷۴). تهران: دفتر تولید برنامه‌های ترویجی و انتشارات فنی، معاونت ترویج، سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی.

رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا؛ سجاسی قیداری، حمدالله و عینالی، جمشید (۱۳۸۶)، «نگرشی نو به مدیریت روستائی با تأکید بر نهادهای تأثیرگذار». *فصلنامه روستا و توسعه*، سال ۱۰، شماره ۲، صص ۱-۳۰.

شهبازی، اسماعیل (۱۳۸۹)، «مدیریت روستا در آغاز قرن بیست و یکم (سخن هیأت تحریریه)». *فصلنامه روستا و توسعه*، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۵ - ل.
طالب، مهدی (۱۳۷۶)، *مدیریت روستایی در ایران*. چاپ دوم با تجدیدنظر و اضافات. تهران: دانشگاه تهران.

